



طراحی این قایق‌ها جوریه که با این سرعت وقتی کروز رو شلیک می‌کنه، موشک اصلاً یک در صدهم منحرف نمی‌شه و به هدف می‌خوره

می‌کنه، موشک اصلاً یک درصد هم منحرف نمی‌شه و به هدف می‌خوره.

- از کجا معلوم؟

همان دانشجو بود. سرش در دفترچه‌اش بود و داشت تند تند قلم می‌چرخاند. سرهنگ مکث کرد. سکوتش، سر دانشجو را بالا آورد و نگاهش را به صورت او گره زد. لیخند سرهنگ جایش را به خنده‌ای داد که سفیدی دندان‌هایش را با آن صورت آفتاب سوخته ست می‌کرد.

- تا حالا که خطا نرفته!

صدای خنده در جمع میان صدای موج‌های اطراف اسکله حل شد.

- خیلی خب! دیگه حرف بسه. دوصد گفته چون نیم کردار نیست. سوار قایق‌ها بشید!

مثل بار اولی که به آدم اجازه می‌دهند

آفتاب را داشت، با اونفورم سبز که خط اویش تازه بود و کفش‌های مشکی واکس خورده، عینک دودی‌اش را روی چشم تنظیم کرد و روی سکویی ایستاد تا خوشامدگویی‌اش را مهمان‌گوش حاضرین کند.

با آن ریش‌های سفید حدوداً می‌خورد ۶۰ و خرده‌ای بهار رادیده باشد.

- به منطقه یکم نیروی دریایی سپاه خوش اومدید. من هاشمی هستم و امروز می‌خوام براتون درباره یکی از مهم‌ترین نقطه‌های دنیا صحبت کنم. ولی نه این‌جا و نه الان! اول باید دستتون کف میدون رولمس کنه.

همین قدر مختصراً از سکو پایین آمد و روی پل چوبی منتهی به اسکله حرکت کرد و بچه‌ها هم پشت سرش. صدای ناله کف چوبی اسکله زیر پای بچه‌ها بلند شد. سرهنگ به هر قایقی که می‌رسید، روی آن می‌ایستاد و درخصوص نحوه ساخت و نوع عملکردش به بچه‌ها توضیح می‌داد. از کلاس‌های مختلف قایق می‌گفت. کلاس عاشورا، کلاس ذوالفقار و...

روی هر کدام که صحبت می‌کرد، ناخودآگاه صدای خش کشیده شدن مداد طراحی روی کاغذ، صدای تق‌تق دکمه‌های کیبورد برای محاسبه و صدای چق‌چق دریافتان چکش با آهن برای ساخت، از دل کارگاه‌های ایرانی بلند می‌شد. یاد آمد در خاطرات خود گفته هویدا خواننده بودم که زمانی برای خریدن شش فرزند ناوشکن اسپروانس که قیمتش حدود ۲۸۰ میلیون دلار بود، آمریکایی‌ها ۶۰۰ میلیون دلار از جیب این مردم چاپیده بودند.

- حالا کجاییم؟

صدای سرهنگ بود. روی آخرین قایق ایستاده بود.

- ۱۴۰ نات دریایی! این دیگه روی آب سره نمی‌خوره، پرواز می‌کنه!

یکی از بچه‌ها که به قایق نزدیک شده بود، دستش را روی بدنه آن کشید و یک دفعه صحبت‌های سرهنگ را برید.

- این راکت اندازه؟

سرهنگ سرش را چرخاند تا صاحب صدا را پیدا کند. کنار من ایستاده بود.

- اینا برای شلیک موشک‌های کروزه.

یک نفر دیگر که عینک مستطیلی شیشه‌ای روی چشم داشت، پرسید که سرهنگ مگه نگفتید ۱۴۰ نات دریایی سرعت دارد؟

- بله

- پس توی این سرعت چه جوری کروز شلیک می‌کنه؟!

تنها کسی بود که در آن جمع قلم و کاغذ دست گرفته بود و هرچه سرهنگ می‌گفت ثبت دفترش می‌کرد.

لیخند به لب‌های سرهنگ نشست.

- ببینید، هیچ‌جا دنیا جرات نمی‌کنند توی این سرعت موشک شلیک کنند، ولی قصه ما فرق داره! همون جوری که خدا آهن سخت رو تو دست‌های حضرت داود علیه‌السلام رام کرد، علم را هم موم توی دست ما مسلمونای ایرانی کرد تا وعده خدا را برای میراث‌داری مستضعفین روی زمین عملی کنیم.

حرف‌هایش شیرین بود، آنقدر که آفتاب بندر را که تازه کش و قوس‌های بعد خوابش را به بدن داده بود و حالا انگار صبحانه را بربری مریا زده، سر ساعت ۱۰ آماده بود تا زمین را محکم بغل کند، می‌گرفت.

... طراحی این قایق‌ها جوریه که با این سرعت وقتی کروز رو شلیک

